

بررسی و تحلیل آیه شریفه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»

سیفعلی زاهدی فر*
مریم الهیاری نژاد**
لیلا حامدی نسب***

چکیده

آیه ۳۴ سوره نساء از جمله آیاتی است که مورد استفاده مخالفین جهت شبهه پراکنی قرار می‌گیرد. آنان با برداشت نادرست از آیه، ضمن استنباط برتری مرد بر زن و حاکمیت مطلق مرد بر زن، آن را بر بی‌عدالتی و ظلم خداوند حمل می‌کنند. بر اساس تحقیق انجام شده در این زمینه می‌توان گفت آیه مذکور، با توجه به سیاق آیات قبل و بعد و حتی صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده است و جایگاه زوج و زوجه را در خانواده مشخص می‌سازد و بیانگر حکم مسئولیت و سرپرستی مرد در خانواده و حمایت و حفاظت از آن و تدبیر امور اقتصادی خانواده است. آیه شریفه در مقام بیان برتری مردان بر زنان نیست، بلکه بیان وظیفه و ریاست امور خانواده است. این مقاله درصدد پاسخگویی به موارد مزبور و شبهات پیش‌رو و ارائه نظر برگزیده است.

واژگان کلیدی

آیه ۳۴ نساء، زن در قرآن، قوامون، شبهات قرآنی.

s_zahedifar@yahoo.com

allahyaryneghad@gmail.com

azarhava2011@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۸

*. استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

** کارشناس ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان. (نویسنده مسئول)

*** کارشناس ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۵

طرح مسئله

یکی از آیات قرآن کریم که مورد توجه بسیاری قرار گرفته، آیه شریفه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ (نساء / ۳۴) مردان، [مایه] پایداری زنان‌اند؛ به‌خاطر آنکه خدا برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری داد، و به‌خاطر آنچه از اموالشان [در مورد زنان] هزینه می‌کنند»، است. موارد این آیه در برخی دستاویزی برای تاختن بی‌رحمانه علیه اسلام شده است. عده‌ای با عنوان فمینیسم و مدافعین حقوق زنان با استناد به این آیه، قرآن کریم را مخالف حقوق زنان معرفی می‌کنند. همچنین گروهی نیز بر این عقیده‌اند که از آنجایی که امروزه بیشتر زنان از نظر اقتصادی قائم به خود هستند و این زن‌ها هستند که مسئولیت اداره امور اقتصادی منزل را به عهده می‌گیرند، حکم این آیه ساقط شده است.

این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که آیا این آیه شریفه از دلایل برتری مرد بر زن است؟ این سؤال از دو جنبه قابل بررسی است: ۱. آیا قوامیت در آیه شریفه دلیل بر برتری مرد بر زن است؟ ۲. آیا واژه «فَضَّلَ» در آیه شریفه دلالت بر برتری و فضیلت دارد؟

مفهوم‌شناسی واژه قوامون

یکی از مباحث مهم برای فهم مراد آیه بررسی واژگان آن است یکی از واژگان کلیدی این آیه «قوامیت» است که کمک زیادی به فهم آیه می‌کند:

ابن منظور می‌گوید: قوام از صیغه مبالغه بوده و ریشه آن «قیام» است. زبان عربی قیام را به معنای ایستادن (ضد نشستن) آورده است و در آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» به معنای محافظت و اصلاح است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۴۹۶)

در مجمع البحرین آمده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...»؛ یعنی به عهده مردان است که به قیمومیت و سرپرستی و تدبیر امور زنان قیام کنند؛ و این سرپرستی به دو جهت به مرد داده شده است: جهت اول موهبت و تفضل از جانب خداوند متعال است که خداوند مردان را از جهت بسیاری بر زنان برتری داده است از جمله برتری عقلانی و حسن تدبیر و نیروی بدنی بیشتر در مورد به‌جا آوردن اعمال و طاعات به همین جهت به نبوت، امامت، ولایت، اقامه شعائر، جهاد و قبول شهادت آنان در همه امور و فزونی سهمیه ارث و امثال آن اختصاص داده شده‌اند. جهت دوم اکتسابی است و از دادن نفقه و «مهریه» از جانب مردان به زنان ریشه می‌گیرد. (طریحی، ۱۳۷۵: ۶ / ۱۴۲)

صاحب مفردات در ذیل واژه می‌نویسد: از «قوام» به معنای قیام سه‌گونه برداشت می‌شود:

قیام به شخص، قیام به شیء و قیام بر عزم و اراده بر چیزی.

قیام به شخص، یا قیام به تسخیر است یا قیام به اختیار و آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» از همین معنا است؛ یعنی مردان به اختیار خویش به تدبیر امور زنان قیام می‌نمایند. «قوم» هم بر زن و هم بر مرد اطلاق می‌گردد، لئیل درحقیقت برای مردان وضع شده و در مورد زنان مجازاً به کار می‌رود، به دلیل آیه «... لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ... وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ»؛ چراکه در برابر «نساء» به کار رفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۶۹۱ - ۶۹۰)

در نهایت این‌اثر آمده که: «قیام» و «قیم» و «قیوم» صیغه مبالغه و از صفات خداوند است و معنای آنها قائم و برپادارنده امور خلق و مدبر عالم در همه احوالات و شئون است و اصل آن از «واو» است؛ قیوام و قیوم و قیووم، و بدین معنا است حدیث شریف: ما افلح قوم قیمهم امراة؛ قومی که سرپرست و مدبر و قیم آنها زنی باشد به رستگاری نخواهد رسید. (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۴ / ۱۳۵)

«القوم» در اصل مصدر «قام» است و سپس در استعمال برای مردان (نسبت به زنان) غلبه پیدا کرد و مردان بدان نامیده شدند؛ زیرا که آنها «قوامون علی النساء» هستند در اموری که اقامه و انجام آن در شأن زنان نیست. (همان: ۱۲۴)

فراء گفته است: اصل قیم قویم بر وزن فعیل است؛ زیرا در ادبیات عرب لغتی بر وزن فعیل نیامده است. سیبویه می‌گوید: قیم بر وزن فعیل است و اصل آن قیوم بوده است و قوام به متکفل امور می‌گویند. (حسینی طهرانی، ۱۴۱۸: ۵۰)

بنابراین با توجه به نظر لغویون می‌توان گفت که کلمه قوامون به معنای قیم و قوامیت نیست که در آن نوعی تسلط مطرح باشد بلکه قوام از ریشه قیام به معنای ایستادن است؛ یعنی مردان برای انجام دادن امور زنان ایستاده‌اند.

قوامیت و میزان گستره آن از دیدگاه مفسران

مفسران درباره واژه قوامیت و محدوده و گستره آن اختلاف‌های زیادی دارند که بسیاری از آنها قابل بررسی و نقد است و تعداد زیادی از آنان در چند گروه قابل دسته‌بندی است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. قوامیت به معنای ولایت مطلق مردان بر زنان، در محیط خانواده و جامعه

صاحبان این دیدگاه مدعی‌اند که آیه به دنبال آن است که زن می‌بایست مطیع مرد باشد؛ زیرا مرد بر

زن برتری داده شده است. روشن است که طبق این مبنا، محیط خانوادگی با خارج آن؛ یعنی جامعه تفاوتی پیدا نخواهد کرد. در هر حال لازم است زن تحت ولایت مرد قرار گیرد. ظاهراً از میان مفسران افرادی مانند: طبرسی (همو، ۱۳۷۲: ۳ / ۶۹)، شیخ طوسی، علامه طباطبایی، فخر رازی (همان، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۷۰) و حسینی طهرانی (همان، ۱۴۱۸: ۷۷) سخن فوق را پذیرفته‌اند.

علامه طباطبایی می‌گوید: از عمومیت علت به دست می‌آید که حکم منحصر به زن و شوهر نیست، بلکه حکم مربوط به نوع مردان و نوع زنان است؛ یعنی نوع مردان بر نوع زنان قوامیت دارند و از جمله جهات عمومی که مردان بر زنان قوامیت دارند، عبارت است از حکومت و قضا که حیات جامعه به آنها بستگی دارد. قوام این دو مقام نیز بر نیروی تعقل است که در مردان بالطبع بیشتر و قویتر از زنان است. پس اطلاق آیه اطلاق تام و تمام است و حکم جزئی (زن و شوهر) از حکم کلی استخراج شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۵۴۳)

شیخ طوسی نیز می‌گوید: رجال بر نساء قوامون به تادیب و تدبیراند؛ زیرا مردان را بر زنان در عقل و رأی، خدا برتری داده است. (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۱۸۹)

بررسی و نقد

- بدیهی است که قایل شدن به ولایت تامه، خلاف فقه و احکام اسلامی است؛ زیرا می‌بینیم که خود فقها ولایت را محدود کرده‌اند به جعل طلاق در دست زوج و اینکه زن مرد را در فراش اطاعت کند و بدون اذن او از خانه بیرون نرود و ...

- قیام بودن زن و مرد در محور اصول خانواده است، گاهی زن قیام مرد و زمانی مرد قیام زن است و در اصول خانوادگی بسیاری از مسائل عوض می‌شود. اطاعت فرزندان از پدر و مادر واجب است و اگر فرزند کاری خلاف رضایت پدر یا مادر انجام دهد، عاق می‌شود و عقوق والدین حرام است؛ بنابراین مادر نیز قیام پسر است؛ گرچه پسر او مجتهد یا متخصص باشد و اصولاً در مسائل خانوادگی، زن و شوهر و مادر و فرزند و پدر و فرزند حقوق متقابلی دارند که با حقوق و ضوابط مربوط به صنف زن و مرد متفاوت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۲۹)

- سیاق آیه نشانگر این است که مراد از رجال، ازواج و از نساء خصوص زوجات است؛ زیرا بحث کلی آیات قبل و بعد در رابطه با احکام زن و شوهر است.

- آمدن کلمه انفاق قرینه بر این است که مراد زوج و زوجه است نه زن و مرد مطلق.

- اگر علت تنها عبارت «بما فضلهم علی بعض» باشد می‌توان گفت که علت در موارد دیگر نیز جاری است اما چنان که گذشت انفاق جزء علت است.

- اگر گفته شود که طبق قواعد علت مخصوص نیست، باز براساس آیه و طبق مبنا آنجا که از انفاق خبری نباشد؛ مثل بیرون از خانه، از ولایت هم خبری نیست. بنابراین آیه اختصاص به زوج و زوجه پیدا می‌کند. (کریم‌پور قراملکی، بی‌تا: ۶ - ۱)

- امروزه ثابت شده که زنان از نظر عقلی و عملی قدرت دارند تا مسائل پیش‌رویشان را حل کنند. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۳۴)

- عقل در اسلام معیار کمال انسانی است؛ یعنی هر کس که عاقل‌تر است به کمال انسانی نزدیک‌تر و نزد خدا مقرب‌تر است و هر که از عقل دورتر است از کمال انسانی کم بهره‌تر و از مقام قرب الهی محروم‌تر است. اما گاهی در اثر اشتراک لفظی که وجود دارد، مغالطه‌ای رخ می‌دهد و چنین استدلال می‌شود که چون معیار تفاوت و کمال انسانی عقل است و این عقل در مرد بیشتر از زن است، پس مردها بیش از زن‌ها به خدا نزدیک‌تر هستند. در صورتی که این استدلال تمام نیست بلکه مغالطه است که بر اثر اشتراک لفظی رخ می‌دهد ... به عبارت دیگر؛ آن عقلی که در آن زن و مرد با هم تفاوت دارند غیر از عقلی است که مایه تقرب الی الله است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۲۹ - ۲۲۸)

بنابراین، با توجه با مطالب بالا نمی‌توان ولایت مطلق مردان را پذیرفت.

۲. ولایت مردان تنها در محیط خانه با تمام ابعاد آن

بیشتر مفسران به این قول گرایش دارند که مرد در خانه بر زن تسلط و ولایت دارد همانند ولایت ولات بر رعیت. آنان این مدعا را به دو امر تعلیل می‌کنند یکی موهبتی که «بما فضلهم» بدان اشاره دارد و دیگری کسی که «بما انفقوا» در آن ظاهر است. از جمله طرف‌داران این نظریه می‌توان فیض کاشانی، (همو، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۴۸) زمخشری و آلوسی را نام برد.

زمخشری در این باره می‌نویسد: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ یعنی مردان با امر و نهی خود زنان را قوامیت و سرپرستی می‌کنند، چنان که حکام و زمامداران رعایا را. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۰۵)

در *روح المعانی* در تفسیر آیه شریفه آمده است: شأن مردان قیام و سرپرستی بر زنان است مانند قیام و قوامیت حکام بر رعیت به امر و نهی و مانند آن. به کاربردن جمله اسمیه با صیغه مبالغه برای تأکید و تثبیت است و اشعار به این دارد که این مطلب در مردان ریشه و رسوخ داشته و در طبیعت مادی آنهاست. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۴)

بررسی و نقد

- اینکه بگوییم شوهر در تمام ابعاد بر همسرش مسلط است سخن نادرستی است که نه از نظر عقلی

و نه از نظر فقهی قابل پذیرش است، و نه آیات و روایات چنین مطلبی را تأیید می‌کند. قوامیت علی الاطلاق با آیه شریفه «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که دلالت بر وجود حقوق مشترک در زندگی خانوادگی می‌کند، ناسازگار است. همچنین محدود بودن این سلطه را می‌توان با مراجعه به تعریف نشوز و احکام آن به دست آورد. (ر.ک: نجفی، بی‌تا: ۳۲) امام خمینی نیز درباره محدوده نشوز می‌فرماید: نشوز در زوجه عبارت از این است که از اطاعت شوهر آن مقدار که واجب است خارج شود مثلاً بیرون رفتن از خانه بدون اذن شوهر و کارهایی دیگر از این قبیل نشوز است، و اما اطاعت نکردن شوهر در کارهایی که شرعاً به عهده زن نیست مانند سرباز زدن از انجام امور خانه از مصادیق ناشزه بودن به‌شمار نمی‌آید. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۴ / ۱۰۲)

- در آیه شریفه، علاوه بر نشوز زوجه، به مسئله نشوز زوج نیز اشاره شده است و اگر قوامون مطلق معنا شود برای این بیان بعدی محلی باقی نمی‌ماند.

- همچنین فقها در مورد نشوز دو طرفه احکامی را مطرح می‌کنند که این بیانگر این مطلب است که شوهر ولایت مطلقه بر زن ندارد. (ر.ک: همان: ۱۰۴)

- از جمله مباحثی که تحت عنوان اختیارات شوهر مطرح می‌شود می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: خروج از منزل، سفر، تنبیه بدنی، تصرفات مالی زن، نذر و قسم، عبادات مستحبی، حضانت فرزند، نفقه و طلاق. از میان این موارد حق حضانت و خروج از منزل، نفقه و نذر و قسم مورد تأیید علما بوده و تنبیه بدنی با آیه «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ ... وَ اضْرِبُوهُنَّ» (نساء / ۳۴) و روایاتی که از زدن زنان به شدت نهی و منع کرده و روایاتی که سفارش‌های اکید نسبت به پاسداشت حرمت زن و بذل رافت و رحمت و به دور از خشونت می‌کنند، مخالف است. پیامبر ﷺ کسی را که حقوق همسر خود را ضایع کند و جانب او را رعایت نکند نفرین کرده، فرمود: «ملعون ملعون من ضيع من يعول». (صدوق، ۱۴۱۳: ۳ / ۵۵۵) نیز شوهر در اموال زن نمی‌تواند تصرف کند. تمکین نیز برعهده عرف واگذار شده است.

- کسانی که قوامیت را به معنای سیادت و سروری و تسلط می‌دانند و معتقدند که برای زن در اداره امور مالی و حیاتی اختیاری نیست در این صورت زن همچون میت مهملی می‌شود که خالی از هر نوع شخصیت انسانی مستقل است؛ زیرا او انسان تابعی است و مستقل نیست و چنین نظریه‌ای در جو اسلامی بعید است؛ چراکه زوجیت، شخصیت زن را در تمامی امور ملغی می‌کند. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۳۳۲)

- چنین نظریه‌ای پیامد خلط مفهوم قیم در فقه و مفهوم قیم در این آیه می‌باشد. «قیم در اصطلاح

متاخر فقهی نوعی از سرپرستی است که در جهت رعایت حال ناتوانان، خردسالان و محجوران از تصرف در اموال، اعمال می‌شود و یا مواظبت و نظارتی که بر موقوفات می‌شود، اما قیّم بودن مرد بر زن از این‌گونه نیست، چنان‌که قیّم بودن شوهر مرتبه‌ای را برای او نمی‌رساند و فرودستی را دلالت ندارد؛ بلکه می‌توان گفت که قیّم در اصطلاح فقهی نیز به‌طور لزوم به‌معنای فرودستی طرف مقابل قیّم نیست و درباره اطفال، غایبان، قاصران و محجوران نیز نمی‌توان برتری ارزشی قیّم را بر ایشان ادعا کرد. بنابراین قیّم بودن فقط به‌معنای قیام به انجام وظایف سرپرستی است، اما برتری داشتن یا نداشتن از نشانه‌های بیرونی باید به دست آید. (عظیم‌زاده اردبیلی، ۱۳۸۳: ۳۵ - ۲۰)

این نظر فوق نیز نمی‌تواند صحیح باشد.

۳. ولایت مردان تنها در بعد اقتصادی

بعضی از مفسران، قوام بودن مردان را بر زنان به دلیل پرداخت نفقه و کفایت امور ایشان می‌دانند و در بعضی تفاسیر اهل سنت، احادیثی نیز در تأیید این مطلب آمده است؛ مثلاً جامع البیان در تفسیر این آیه روایتی از ابن عباس آورده است که دلالت بر برتری مردان بر زنان دارد به‌خاطر دادن نفقه به او و همین سبب قوامیت مرد بر زن شده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۳۸) پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که آیا در صورت عجز مرد از پرداخت نفقه، قوام بودن او نیز منتفی است؟ یا در صورتی که زن، خود به فعالیت اقتصادی پرداخته، از لحاظ تأمین زندگی خویش، دارای مستقل داشته باشد و وابسته به انفاق شوهر نباشد باز هم می‌توان مرد را قوام بر زن دانست؟ بعضی از علمای اهل سنت از جمله مالکی و شافعی در پاسخ به این پرسش به «بما أنفقوا» استنباط کرده‌اند و گفته‌اند که هرگاه مرد از دادن نفقه همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می‌شود و زن حق فسخ عقد نکاح را دارد. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۶۹)

بررسی و نقد

به نظر می‌رسد که محدود کردن آیه به این شکل با لحن و سیاق عبارت «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ» به‌خصوص لفظ «قوامون» ناسازگار است؛ زیرا سیاق عبارت در پی ارائه معنای وسیع‌تری از این نوع است.

- درست است که دادن نفقه و پرداخت هزینه زندگی به یکی از سه علل، زوجیت و قرابت و مالکیت واجب می‌شود اما پرداخت نفقه تنها علت قوامیت نیست که با ساقط شدن آن قوامیت نیز ساقط شود باید هر دو علت در کنار هم قرار گیرند؛ زیرا دو جمله در حکم یک جمله به حساب می‌آیند.

- از جهت اقتصادی نیز این‌طور نیست که مرد در تمام موارد تسلط داشته باشد؛ زیرا در فقه ثابت

شده است که زوج، حق همه گونه تصرف در اموال شخصی خود را دارد.

- لازمه دیدگاه فوق این است که زوج در مسائل مربوط به امور غیراقتصادی آزاد است و این با

اموری که حدود اختیارات شوهر را بیان می کند مخالف است.

- در میان مفسران کسی به این نحو «قوامون» را معنا نکرده و تسلط را در بُعد اقتصادی تنها

محصور نداشته است. پس نه می توان قوام را تنها به امور اقتصادی محدود کرد و نه می توان به طور

مطلق زوج را در تمام کارهایش آزاد دانست.

۴. ولایت اجمالی مراد است

برخی از مفسران معتقدند که تسلط مرد به معنای مطلق آن نیست؛ چراکه فقها ولایت مرد را به

مواردی محدود کرده اند (مغنیه، ۱۴۲۴: ۲ / ۳۱۵) براساس این دیدگاه مرد ولایت تام ندارد بلکه

نحوه ای از این ولایت را دارد برخی قوامیت را علاوه بر بعد اقتصادی در جنبه های مدیریتی و اجرایی

نیز می دانند و منشأ بعد دوم را به قوه تعقل و قدرت بدنی و جسمانی برمی گردانند.

فضل الله درباره آیه شریفه می گوید: آیه در مورد زندگی زناشویی است. تفضیل مردان بر زنان

به خاطر بعضی از خصایص ذاتی و تکوینی است و قوامیت مرد به خاطر قدرت بدنی او و جنبه عاطفی زن

می باشد و انفاق مرد براساس مسئولیتی است که اسلام واجب کرده براساس تبرع و برتری و فضیلت.

علت اختصاص دادن مسئولیت نفقه به مرد در اسلام به خاطر اختصاص دادن نقش رهبری و ریاست در

خانواده به اوست و احکام شریعت نیز براساس طبیعت عامه اشیا است نه خصوص آنها. همچنین بر مرد

واجب نیست نسبت به همسرش قیام به اداره زندگی زناشویی کند مگر براساس شرط ضمن ازدواج

حتی در حضانت اولاد و محافظت همسرش. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۳۶ - ۲۳۰)

بررسی و نقد

- همان طور که در معنای «فَضْل» اشاره شد «فَضْل و تفضیل» در این کلام خداوند مربوط به

داده های خلقی است نه اموری که به مرور زمان تحصیل می شوند و کاربرد حکم برتری و فضیلت

در مورد کمالاتی صحیح است که به مرور زمان تحصیل می شوند و اکتسابی اند نه ذاتی. از این رو

خصایص ذاتی و تکوینی مردان و زنان برای هیچ کدام فضیلت به شمار نمی آید.

بنابراین توجه به قوانین تکوین و تشریح در جعل مقررات حاکم بر خانواده ضروری است؛ زیرا

خداوند در توجیه جعل مدیریت برای مردان به دو جهت تصریح فرمود: یکی برتری مردان بر زنان،

که یک مسئله تکوینی است و دیگری عهده دار بودن نفقه، که یک حکم تشریحی است. (هاشمی

رفسنجانی، ۱۳۷۲: ذیل آیه)

- اینکه مقداری احساس مرد ضعیف‌تر است این در برخی موارد بهتر است و در برخی موارد خوب نیست و اینکه جنبه عاطفی زن بیشتر است این در برخی موارد حسن است و در برخی موارد ضعف. پس احساسات قوی نه حسن است نه ضعف بلکه براساس نیاز است.

- اگر در زن قوه احساسی بیشتر باشد و این سبب ضعف قوه عقلانی زن باشد، در مرد نیز قوه غضب به مراتب بیشتر بوده و این حالت سبب ضعف قوه عقلانی در مرد نیز می‌شود.

- قدرت جسمانی مرد می‌تواند علت قوامیت او باشد و این قوامیت ملاک برتری نیست بلکه وظیفه است.

- عبارت «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» انشایی و در مقام بیان وظایف زن و مرد است. از جمله وظایفی که برای مرد برشمرده شده اداره زندگی زناشویی است بنابراین نمی‌توان گفت مرد هیچ‌گونه مسئولیتی در مورد اداره زندگی زناشویی ندارد، «بها انفقوا و بما فضل الله» در حکم یک جمله می‌باشند و این دو در کنار هم باعث قوامیت مرد است.

- عدم مسئولیت مرد در قبال حضانت فرزند و محافظت از همسر مخالف عقل، نقل و اجماع است. از نظر عقلی؛ باعث عدم استحکام خانواده و هرج و مرج در جامعه می‌شود و از نظر اجماع؛ بیشتر فقها از جمله صدوق (۱۴۱۳: ۳ / ۲۷۵) و شیخ طوسی (۱۳۸۷: ۶ / ۳۹) حق حضانت را بعد از هفت سالگی برعهده پدر می‌گذارند. از نظر نقلی؛ روایات زیادی در این زمینه وارد شده از جمله آنها: از امام کاظم علیه السلام روایت شده که: زن سزاوارتر است به نگهداری فرزند تا هفت سالگی، مگر اینکه خود وی جز این را بخواهد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱ / ۴۷۱) در واقع مفهوم روایت این است که بعد از هفت سالگی حضانت فرزند برعهده پدر است. - تفضیل، حکمت است نه علت؛ زیرا اگر برتری‌های مرد و نفقه دادن وی به‌عنوان علت قوامیت

باشد، با عدم این دو علت، مرد دیگر حق ادعای سرپرستی بر زن را ندارد؛ برای نمونه اگر از نظر تدبیر، برنامه‌ریزی، قدرت و سایر اموری که معمولاً در مردان یافت می‌شود مرد از زن خود ضعیف‌تر باشد یا در عمل زن مخارج زندگی خانواده را برعهده دارد، مرد حق ادعای سرپرستی و تصمیم‌گیری ندارد و سایر حقوق از عهده او برداشته می‌شود. اما اگر این دو عامل به‌عنوان حکمت قوامیت باشد، گرچه به‌طور استثنا زن برتری داشته باشد یا به‌طور کامل کارهای معیشتی را برعهده گیرد، باز حق سرپرستی مرد محفوظ است. (ایازی، ۱۳۹۱: ۳) بنابراین؛ مسئولیت مدیریت و ریاست بر خانواده به‌لحاظ جنبه امری و تکلیفی قابل اسقاط یا واگذاری نیست، بنابراین زوجین نمی‌توانند با انعقاد قرارداد خصوصی یا شرط ضمن عقد، این موقعیت را نادیده انگارند یا از اقتدار قانونی آن بکاهدند و یا قلمرو آن را محدود سازند. (مقدادی، ۱۳۸۱: ۱۳۲ - ۱۰۵)

برخی از فقها نیز به این حقیقت اعتراف کرده و معتقد بوده‌اند که واگذاری اختیارات از سوی شوهر به زن، مخالف «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (ریاست مرد) است (نراقی، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۶) و در این باره به این روایت استدلال کرده‌اند که از امام باقر علیه السلام سؤال شد که مردی به همسرش می‌گوید: اختیار کار تو با خودت است. امام علیه السلام فرمود: چگونه این ممکن است، در حالی که خداوند می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» این گفته مرد ارزشی ندارد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۲ / ۹۴)

مفهوم‌شناسی واژه فضل

از دیگر واژگان کلیدی آیه شریفه واژه «فضل» است که در فهم صحیح آیه سهم به‌سزایی دارد. لغت‌شناسان در مورد واژه فضل به معانی ذیل اشاره کرده‌اند:
در العین آمده است: فضل به معنای زیاد آمدن و اضافه‌بودن، فضیلت به معنای درجه و رفعت در برتری و فضل، تفضل به معنای امتیازی به کسی ارزانی داشتن، مورد لطف و عنایت قرار دادن کسی یا چیزی، آن به معنای عطا کردن و برتری دادن نیست. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷ / ۴۳)
ابن‌منظور در مورد این واژه گفته است: معنای فضل و فضیلت روشن است، ضد کمی و کاستی است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۵۲۴)

همچنین صاحب قاموس آن را به معنای زیادت و ضدنقص گرفته است و معتقد است که در قرآن فضل به دو معنا آمده است: ۱. برتری، ۲. عطیه، احسان، رحمت. احسان و رحمت و عطایی که خدا بر بندگانش می‌کند بر خدا لازم نیست بلکه از روی لطف و کرم است از این رو به آن فضل گفته می‌شود که به معنای زیادت است و گرنه بندگان حقی در نزد خداوند ندارند. (قرشی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۸۳)
بنابراین با توجه به نظر لغت‌شناسان در ذیل این واژه می‌توان گفت که «فضل» به معنای «افزونی و بیشتری» و فضیلت به معنای «برتری» است.

دیدگاه مفسران درباره «فضل»

درباره اینکه مفهوم فضل چیست میان مفسران اختلاف نظر فراوان وجود دارد:
علامه طباطبایی در المیزان، عقل و توانایی بدنی را فضل خدا می‌شمارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۵۴۴)
سید محمدحسین فضل‌الله آن را به جنبه عاطفی و قدرت بدنی تفسیر می‌کند. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۳۰)
آقای مهریزی نظر علامه فضل‌الله را می‌پذیرد. (مهریزی، ۱۳۸۲: ۲۴۰) طبرسی ذیل آیه شریفه می‌گوید: «زیادتی فضل از قبیل دانش، عقل، عزم و رأی نیکو مراد است.» (طبرسی، ۱۳۷۱: ۳ / ۶۹)

آلوسی نیز در این باره چنین آورده است: فضیلت در آیه ذکر نشده؛ زیرا آن چنان واضح است که نیازی به بیان آن نیست. در روایات آمده است که زنان ناقص‌العقل و الدین می‌باشند و مردان برخلاف آنان. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۴)

صاحب‌المنیر نیز علت تفضیل را نفقه و جنبه عاطفی و قدرت بدنی می‌داند. (حویزی، ۱۴۰۲: ۲ / ۲۲۲)
صاحب تفسیر مخزن‌العرفان ذیل آیه شریفه می‌نویسد: فضل فزونی بعضی است نسبت به بعض دیگر و چون غالباً هم در تدبیر و هم در نیرومندی و هم در تحمل شداید مردها بر اغلب زنها فزونی دارند. (امین اصفهانی، ۱۳۶۱: ۴ / ۶۳)

مؤلف تفسیر الفرقان نیز در این زمینه معتقد است که: «بما فضل الله بعضهم على بعض» بیانگر برتری و رجحانی متقابل و دو بعدی است. توان‌هایی در برتری مردان هست که در زنان نیست و نیز توان‌های ویژه‌ای در زنان هست که مردان کمتر دارند ... از این رو، مردان به دلیل برتری در امور مالی و قدرت بدنی، بر زنان قوام هستند و زنان بر خودشان و بر آبرو و زندگی مردان قائم‌اند. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۷ / ۳۸)

نظر صادقی تهرانی قابل‌پروش و منطقی است و با هدف مقاله سازگار است.

بررسی و نقد

چنان که مشاهده می‌شود، در تفسیر «ما فضل الله» بین مفسران اختلاف نظر است. به‌طور کلی این نکته مسلم است که بین زن و مرد، تفاوت‌هایی از لحاظ فیزیکی و روحی وجود دارد که قابل‌انکار نیست؛ از لحاظ جسمی: رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است. زن زودتر از مرد به مرحله بلوغ می‌رسد. مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگ‌تر است، اما با در نظر گرفتن نسبت مغز به مجموع بدن، مغز زن از مغز مرد بزرگ‌تر است. ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتری از ریه زن است و ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد سریع‌تر است.

از لحاظ روانی: احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلح‌جویانه و بزمی است. احساسات زن از مرد جوشان‌تر و سریع‌تر است. زن از مرد محتاط‌تر و مذهبی‌تر است. زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد نمی‌رسد، اما در ادبیات، نقاشی و سایر مسائل که به ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد. عدم تقارن دو نیم کره چپ و راست: نیم کره چپ مغز تعیین‌کننده تفکر منطقی، بخش اعظم قدرت تکلم، توانایی در زمینه ریاضیات، و تصمیمات اجرایی است. در حالی که بخش راست مغز اداره‌کننده درک فضا، احساسات و درک مستقیم است.

محققان، جنسیت؛ یعنی مذکر و مونث بودن را در عملکرد این دو بخش موثر می‌دانند. (مهريزی، ۱۳۸۲: ۲۰۹ - ۲۰۶)

جمال محمد فقهی رسول باجوری در کتاب *المراه فی الفکر الاسلامی* صفات زن و مرد را به فطری و اکتسابی تقسیم کرده است. برتری فطری مرد عبارت است از: مزاج قوی تر و کامل تر، قوت عقلانی و قدرت بدنی بیشتر. فضیلت اکتسابی مرد را یکی انفاق می‌داند و دیگری پیشتازی مرد در امور و فنون. (همان: ۲۰۵) علامه طباطبایی در این باره معتقد است: به حکم مشاهده و تجربه، زن و مرد دو فرد از نوع واحد هستند؛ یعنی دو فرد انسانی؛ زیرا تمام آثاری که در مردان آشکار است در زنان نیز پیدا است. بروز آثار یک نوع، نشان‌دهنده تحقق خارجی آن نوع است. میان این دو صنف در آثار مشترک شدت و ضعف وجود دارد، اما این تفاوت سبب بطلان حقیقت نوع در فرد نیست. از اینجا روشن می‌شود که کمالات نوعی که برای یک صنف میسور است برای صنف دیگر نیز دست‌یافتنی است، همان‌گونه که کمالات معنوی چنین است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۴۰)

استاد جوادی آملی در مورد تفاوت زن و مرد چنین می‌گوید: زن و مرد در اموری که به انسانیت باز می‌گردد، مانند تعلیم و تزکیه بر یکدیگر امتیازی ندارند، چنان که فرمود: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل / ۹۷) در این آیه زن و مرد هر دو مرادند اما در کارهای اجرایی میان زن و مرد تفاوت است لیکن این تفاوت به استناد تفاوت تکوینی آن دو در محدوده جسم است نه در روح. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۵۰۹ - ۵۰۸)

تفاوت‌هایی میان زن و مرد وجود دارد، اما نمی‌توان همه آنها را به ذات و جوهره این دو جنس نسبت داد؛ زیرا برخی از تفاوت‌ها معلول شرایط اجتماعی و تاریخی است. برخی دیگر از قبیل رنگ و نژاد است که تفاوت‌های عارضی و ناپایدار می‌باشد بخشی دیگر موهوم و موهون است و ریشه در ضرب‌المثل‌ها و شایعات اجتماعی دارد و دلیل متقن علمی و دینی بر آن اقامه نشده است از این‌رو می‌توان گفت تفاوت‌ها بر دو گونه است، آنچه در سرشت زن و مرد جای دارد و ذاتی و جوهری است. قسم دیگر تفاوت‌های غیرذاتی است. (مهريزی، ۱۳۸۲: ۲۱۴ - ۲۱۳)

اصل وجود تفاوت‌های تکوینی که ناشی از تنوع استعدادهاست، مسلم و در نظام خلقت پسندیده است؛ زیرا نیازمندی‌های جامعه گسترده است و درجات مختلفی دارد و اگر همگان همسان باشند، چرخ زندگی اجتماعی و شخصی نمی‌گردد. در نظام احسن به حسب نیازها، استعدادهایی گوناگون در سطح‌های مختلف لازم است که اکنون چنین است. هرکسی هوش، همت و توان خاص خود را دارد. اگر همه در یک سطح عالی، دانی یا متوسط باشند، نیازهای متنوع جامعه برآورده نمی‌شود. ناگفته

نماند که زنان و مردان، هر یک در بهره‌گیری از کسب مادی خود استقلال دارند. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۵۰۸ - ۵۰۶)

تفاوت‌های ذاتی می‌تواند مبنای تقسیم تکالیف، مسئولیت‌ها و حقوق قرار گیرد؛ زیرا هر سه اینها به نیاز و توان انسان گره خورده است. اما غیرذاتی و اکتسابی چنین نیست و تنها قانون‌گذار می‌تواند آن را به هنگام تقنین در نظر گیرد آن هم به‌طور موقت؛ یعنی تا زمانی که شرایط چنین است. (مه‌ریزی، ۱۳۸۲: ۲۱۴)

پس مشخص شد که قدرت بدنی مردان و جنبه عاطفی زنان جزء امور صفات ذاتی زن و مرد است و بیان شد که چنین تفاوت‌های ذاتی فقط موجب متفاوت‌بودن مسئولیت‌ها و حقوق آن دو می‌شود. ویژگی‌های جسمانی و ذاتی ملاک برتری نیست آنچه ملاک برتری است، فضائل اکتسابی است.

پس معیار کمال انسان، معرفت و تقواست که از دو راه عقل و نقل و نیز از طریق صفای دل به دست می‌آید. بنابراین اگر مدیریت خانواده و قوامیت بر همسر در خانه و برخی مسئولیت‌های سنگین مانند ولایت و قضا در جامعه، به مرد سپرده شده است، بر اثر توانمندی بیشتر مرد در تدبیر و مدیریت بوده است، نه برای فضیلت و قرب بیشتر او به خدا و کارهای اجرایی و مدیریتی از کمالات انسانی کاملاً جداست. برخی از کارها را مردان بهتر انجام می‌دهند و بعضی را زنان. راه کسب کمالات نیز بر همه باز است و هیچ کمالی از کمالات انسانی نه مشروط به ذکورت است و نه ممنوع به انوئت. سپردن کارها به افراد باید براساس صلاحیت‌ها و توانمندی‌ها باشد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۵۵۲)

طبق نظر مفسران از جمله فضیلتی که مرد بر زن دارد قوه تعقل اوست. قبل از بررسی این نظر، ابتدا تعریفی از عقل ارائه می‌شود: عقل در کلام دانشمندان و حکما به معانی گوناگونی استعمال می‌شود و تتبع و جستجو نشان می‌دهد که در احادیث و روایات به سه معنا استعمال شده است:

۱. نیروی درک خیر و شر و تمییز میان آنها، این مناط ملاک تکلیف است. ۲. ملکه‌ای درونی که انسان را به گزینش خوبی‌ها و رها کردن بدی‌ها فرا می‌خواند. ۳. تعقل و دانش، به این جهت در روایات، عقل در برابر جهل و نادانی اطلاق شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۲۰۸)

بنابراین محدثان همه اعتراف دارند، استعمال عقل در روایات به یک معنا نیست، گاهی به امر ذاتی دلالت دارد که همه از آن برخوردارند و گاهی به عقل اکتسابی اشاره می‌کند. (مه‌ریزی، ۱۳۸۲: ۹۸)

عقل ذاتی: مراد آن نیرو و حالتی است که در درون انسان‌ها وجود دارد و معیار و ملاک آدمیت، تکلیف و مسئولیت‌پذیری انسان‌هاست. (همان)

بر این مطلب روایات فراوانی دلالت دارد: چنان که امام علی علیه السلام: در این باره می‌فرماید: الانسان

عقل و صوره فمن اخطأه العقل و لزمته الصوره لم یکن كاملا وکان بمنزله من لا روح فیہ؛ آدمی عقل و کالبد است. آنکه عقل را رها کرده و به کالبد چسبیده است کامل نیست، بلکه بسان موجودی است که روح ندارد. (مجلسی، بی تا: ۷۵ / ۷)

عقل اکتسابی: مراد نیرو، حالت یا ملکه‌ای است که برخوردارى انسان از آن در یک قالب مشخص و معین نیست، بلکه استعداد آن در نوع انسانی وجود دارد، قابل افزایش و رکود است، آسیب‌پذیر است، عوامل خارجی در شکوفایی و ظهور آن نقش موثر دارد. (مهريزی، ۱۳۸۲: ۹۹)

چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: و العلم یزید العاقل عقلا؛ دانش، عقل عاقل را افزون می‌کند. (مجلسی، بی تا: ۶۳ / ۴۴۴) و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: التجاره تزید فی العقل؛ تجارت، عقل را افزایش می‌دهد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲ / ۴)

حال اگر فردی از این دو محروم شود آیا ناقص‌العقل خواهد بود یا کامل‌العقل؟ بنابراین فردی که خانه‌نشین شد طبیعی است که از این نعمت محروم خواهد ماند. حال اگر زنان از دانش و ورود در مسائل اجتماعی (در حد مجاز) محروم شوند، همین وضع را خواهند داشت. (مهريزی، ۱۳۸۲: ۱۰۳)

در باب نقصان عقل نمی‌توان از آیه بهره گرفت. لاقلاً جای تردید و تأمل است که بتوان قوت و زیادتی عقل مردان را نسبت به زنان به خدا نسبت داد. اما زیادتی تعقل مردان اولاً مفهوم واضحی ندارد که کدام عقل و تعقل و در کدامین حوزه از علوم و فنون باشد. ثانیاً بر فرض قبول، روشن نیست که امری ذاتی و جوهری است یا عرضی؟ یعنی زندگی اجتماعی و بافت آن این نقص را برای زنان پیش آورده است یا درون مایه زن با آن عجین است. با این ابهام و تزلزل نمی‌توان آیه را بدان تعلیل نمود. (همان، ۷۸)

در هیچ یک از آیات قرآن کریم، ملاک ارزش‌های والای انسانی به جنس مذکر اختصاص ندارد، بلکه ملاک ارزش‌ها کار و کوشش با هدف‌گیری‌های انسانی است «كَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِذَا مَا سَعَى» و حتی در قرآن نمی‌توان یک آیه یافت که برای مرد در برابر زن ارزش برتری انسانی را اثبات کند. (جعفری، بی تا: ۱۱ / ۲۷۳)

در قرآن کریم، آنجا که بحث تعقل و تفکر مطرح است، خطابات قرآن به صورت مشترک بین زن و مرد بیان شده و زن و مرد از این نظر متفاوت نیستند. احکام و دستورات الهی و نیز تفکر در آیات و نشانه‌های خدا و تعقل و درک عقاید و اصول دین اسلام، که همواره مورد توجه قرآن بوده، به صورت مساوی به زن و مرد ابلاغ شده است و حتی از دیدگاه اسلام، زنان زودتر از مردان شایستگی خطاب الهی و لیاقت دریافت فضائل الهی را پیدا می‌کنند. زنان در قرآن، در بسیاری از صحنه‌های

سیاسی و اجتماعی و اعتقادی نیز هم پایه مردان مطرح شده‌اند. در کنار مردان مؤمن و صالح و مجاهدی که نامشان در قرآن به نیکی یاد شده، زنان صالح و مؤمنی هم نامشان آمده است که خداوند به خردمندی و عاقل بودن آنها تصریح نموده. زن فرعون نمونه‌ای روشن از این زنان است.

مقایسه عملکرد بلقیس به عنوان یک پادشاه و برخوردار او با نامه حضرت سلیمان علیه السلام، با برخورد خسرو پرویز پادشاه ایران، با نامه پیامبر صلی الله علیه و آله، نشان می‌دهد که همیشه نمی‌توان حکم کرد که مردان در اداره امور جامعه خود بهتر از زنان عمل خواهند کرد. قرآن بیان می‌کند که وقتی بلقیس نامه حضرت سلیمان علیه السلام را دریافت کرد، از آن با احترام یاد نمود: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ الْقِيِّ إِيَّيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (نمل / ۲۹) و سپس درباره برخورد با حضرت سلیمان علیه السلام با بزرگان قوم خود مشورت کرد که این نشان‌دهنده حسن تدبیر و مدیریت صحیح او بر کشورش است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۴۶ - ۲۴۴)

مقایسه عملکرد ملکه سبا با خسرو پرویز، که در ابتدا فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تحقیر کرد و بعد هم نامه ایشان را پاره نمود و مغرورانه دستور داد که سربازانش برای دست‌گیری و قتل پیامبر اقدام کنند، نشان می‌دهد که عقل و درایت مردان حتی در حکومت‌داری، همیشه بیش از زنان نیست. (مروی، ۶ - ۵)

منظور از عقل همان عقلی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛ چیزی که به وسیله آن خداوند عبادت شود و بهشت به دست آید.» (کلینی، ۱۳۶۲: ۱ / ۱۱) پس طبق این تعریف، نمی‌توان گفت مردان از عقل برخوردارند و نمی‌توان گفت عقل وسیله کسب بندگی است.

عده‌ای گفته‌اند: عقل در اسلام معیار کمال انسانی است، یعنی هر کس که عاقل‌تر است به کمال انسانی نزدیک‌تر و نزد خدا مقرب‌تر است و هر کس از عقل دورتر است از کمال انسانی کم بهره‌تر و از مقام قرب الهی محروم‌تر است. اما گاهی در اثر اشتراک لفظی که وجود دارد، مغالطه‌ای رخ می‌دهد و این چنین استدلال می‌شود که چون معیار تفاوت و معیار کمال انسانی عقل است و این عقل در مرد بیشتر از زن است، پس مردها بیش از زن‌ها به خدا نزدیک‌تر هستند. در صورتی که این استدلال تمام نیست بلکه مغالطه‌ای است که بر اثر اشتراک لفظی رخ می‌دهد ... به عبارت دیگر عقلی که در آن زن و مرد اختلاف و تفاوت دارند، غیر از عقلی است که مایه تقرب الی الله است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۲۸ - ۲۲۷)

بنابراین در قرآن هرگز نیامده است که: مرد نسبت به زن برتر است؛ زیرا خداوند متعال و ائمه معصومین علیهم السلام معیارهایی را برای برتری شمرده‌اند و اگر مرد به‌طور تکوینی برتر از زن آفریده شده بود، ذکر ملاک‌های کرامت و برتری از سوی خداوند تعالی و اولیایش لغو بوده و نیازی به آن دیده

نمی‌شد. در حقیقت کلمه فضل و تفضیل در این کلام الهی، ناظر به داده‌های خلقتی است نه اموری که باید به تدریج عائد انسان شود.

بررسی آیات مقرون به واژه فضل

استاد جوادی آملی در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» (نساء / ۳۲) می‌نویسد: «این آیه ناظر به تفاوت داشتن انسان‌ها از لحاظ امکانات، استعدادها، هوش‌ها و قدرت‌های فکری و بدنی در زمینه تحصیل امور مادی و معنوی است: هم مردها با هم و هم زن‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، چنان‌که زن و مرد با هم تفاوت دارند.» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۴۹۴)

علامه طباطبایی در تفسیر بعضی از آیات «فضل» را به معنای «زیادت» و در بعضی از آیات به معنای «فضیلت و برتری» گرفته است. این نشانگر آن است که ایشان میان معنای «فضل» و «فضیلت» خلط کرده است. از جمله درباره آیه ۳۴ سوره نساء می‌نویسد: «مراد از جمله: «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» آن زیادت‌هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۵۴۳)

ایشان در تفسیر آیه «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» (نساء / ۳۲) فضل را برتری معنا کرده است: «مراد از فضل (برتری) برتری‌هایی است که خدا به هر یک از دو طایفه مرد و زن داده، احکامی در خصوص مردان تشریح کرده و احکامی دیگر در خصوص زنان؛ به‌عنوان مثال سهم‌الارث مرد بیشتر از سهم‌الارث زن است و این برای مردان مزیتی است و در عوض زنان مزیتی دیگر بر مردان دارند و آن این است که خرجشان به عهده خودشان نیست بلکه به عهده مردان است، علاوه بر اینکه در ازدواج مردان باید پول و مهریه بدهند، و زنان مهریه می‌گیرند.» (همان: ۵۳۳)

برتری‌ای (سهم‌الارث) که در این آیه ایشان برشمرده‌اند، جای اشکال است. اولاً در همه موارد سهم مرد بیش از سهم زن نیست و ثانیاً افزایش ارث یا کاهش آن دلیل برتری یا فروتری کسی نخواهد بود؛ زیرا گاهی سهم ارث مرد دو برابر است و گاهی ارث زن و در مواردی متساوی، پس همواره مرد ارث بیشتری نمی‌برد. افزون بر این زن، سهم‌الارث خود را برای خودش ذخیره می‌کند، اما مرد سهم خود را برای رفع نیازهای خانواده هزینه می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۴۳ - ۳۴۱)

علامه طباطبایی ذیل آیه «وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره / ۴۷) اشاره دارد به اینکه اگر مراد از کلمه «عالمین» تمام عالمیان باشد معنای برتری بنی‌اسرائیل بر تمامی عالمیان این خواهد بود که

ما آنان را در پاره‌ای جهات بر همه عالمیان برتری دادیم، مانند کثرت پیغمبرانی که در آنان مبعوث شدند و کثرت معجزاتی که به دست انبیای آنها جاری شد و اگر مراد از این کلمه عالمیان آن عصر باشد، در این صورت مراد از برتری، برتری از همه جهات خواهد بود، چون بنی اسرائیل در عصر خود از هر جهت بر سایر اقوام و ملل برتری داشتند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸ / ۲۵۲)

استاد جوادی آملی نیز واژه «فَضْلٌ» در آیه شریفه را «برتری جهانی» می‌داند؛ زیرا معتقد است که هیچ امتی قبل از آنان و هیچ ملتی بعد از آنان از کثرت انبیا و ملوک به اندازه آنها برخوردار نبوده و نیستند. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۴ / ۲۰۶)

عده‌ای نیز معتقدند که برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است نه بر تمام جهانیان. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱ / ۲۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۲۲۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۴۳)

در اکثر آیات شریفه از تفضیل انبیا بر بعضی دیگر سخن به میان آمده اما مراد از این برتری چیست؟ می‌توان گفت: وجود برتری میان رسولان الهی سبب کاستن از ارج و مقام بعضی از آنان نیست. ترجیح الهی دو نوع است:

۱. ترجیح متقابل‌الطرفین و نسبی؛ همه رسولان الهی از نصاب لازم برای رسیدن به مقام رسالت برخوردارند اما خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری نسبی داده است به این‌گونه که با بعضی به شکلی خاص سخن گفته و برخی را به درجات وجودی بالایی برده و بعضی را در دادن بینات و تأیید به روح‌القدس برتری بخشیده است. فضیلت حضرت نوح به خاطر سبقت و قدمت حضرت نوح نزد خداوند است. (فضیلت نسبی) تفاوت درجات انبیای الهی، تفاوت نسبی است.

۲. ترجیح یک طرفه و مطلق؛ انبیای اولوالعزم نسبت به دیگران برتری مطلق دارند؛ زیرا پیامبران دیگر حافظ کتاب و شریعت آنها بوده و پیرو آنان هستند و در میان پیامبران اولوالعزم نیز وجود مبارک رسول الله ﷺ از همه برتر است چنانکه از موهبت ویژه برترین کلام الهی؛ یعنی تکلم بی‌واسطه برخوردار بود. سایر انبیا نه از این مرحله والای مکالمه طرفی بسته بودند و نه چیزی همتای آن نصیب آنان شده که پیامبر اسلام از آن بی‌نصیب باشد. پس فضیلت پیامبر بر انبیای دیگر مطلق است. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۲ / ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۷ و ۶۱)

علامه طباطبایی نیز تفضیل انبیا بر یکدیگر را از نوع فضیلت نسبی می‌داند. برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

- در آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا... فَضَلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (نمل / ۱۵)

منظور از برتری، برتری در علم است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۴۹۶)

- در آیه «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» (اسراء / ۵۵) فضیلت و برتری حضرت داوود از سایر انبیا را داشتن کتاب زبور می‌داند. (همان: ۱۳ / ۱۶۵)

- در آیه «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ... وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» (بقره / ۲۵۳) اختلاف درجه انبیا را تفضیل می‌داند که خداوند این تفضیل را به خودش نسبت داده است. (همان: ۲ / ۴۷۰)

- در آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء / ۷۰) تفضیل بنی‌آدم بر سایر موجودات از نوع تفضیل نسبی است؛ زیرا خداوند آنچه را که به حیوان داده است از هر یک، سهم بیشتری به انسان داده است. (همان: ۱۳ / ۲۰۷)

بنابراین برتری‌هایی که در قرآن همراه با واژه «فَضَّلَ» آمده، برتری‌های نسبی‌اند نه مطلق و با توجه به آیات فوق می‌توان گفت: «فَضَّلَ» به معنای «زیادت و فزونی» است نه «برتری و فضیلت».

دیدگاه برگزیده

از بررسی مجموع نظرات مفسران و صاحب‌نظران قرآنی می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که آیه مذکور با توجه به سیاق آیات قبل و بعد و حتی صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده است و در خانواده جایگاه زوج و زوجه را مشخص می‌کند و بیانگر حکم مسئولیت و سرپرستی مرد در خانواده و حمایت و حفاظت از آن و تدبیر امور اقتصادی خانواده است. آیه شریفه در مقام بیان برتری مردان بر زنان نیست بلکه در واقع بیان می‌کند که در اسلام ریاست اداری و اجرایی خانواده به مرد واگذار می‌شود و این از باب تقسیم نمودن وظایف و مسئولیت‌ها در زندگی زناشویی است نه از باب اثبات فضیلت ذاتی برای گروهی خاص.

بنابراین اختصاص سرپرستی به مرد در محیط خانواده، دلیلی بر عدم صلاحیت و یا عجز زن نیست. بنابراین می‌توان گفت که آن چیزهایی که ذاتی مردان و زنان (خصائص ذاتی مردان و زنان) است ثابت و دائمی است و بر همین مبنا حقوق و مسئولیت‌هایی که از این رهگذر به دست می‌آید همیشگی می‌باشد و قابل اسقاط و تغییر نیست اما اموری که اکتسابی است (نقغه) می‌تواند موقتی بوده و با ساقط شدن آنها، حکم نیز برداشته شود.

همان‌طور که بیان شد «بما انفقوا و بما فضل الله» با هم سبب قوامیت می‌شود نه هر کدام به تنهایی و چنان‌که روشن است قوانین و دستورات خداوند شامل اکثریت و غالب و عموم مردم است نه خصوص افراد، (چنان‌که قوانین نیز براساس عموم افراد تشریح می‌شود هرچند بعضی افراد از قانون استثنا شوند). بنابراین اگر در این میان زنانی باشند که خودشان قائم به امور اقتصادی خود باشند یا دارای قدرت بدنی بیشتری باشند این خصوص، سبب اسقاط حکم عام نمی‌شود.

در واقع می‌توان گفت نظر استاد جوادی آملی تقریباً نظر درستی است. ایشان معتقد است که قیومیت در آیه در مورد رابطه زن و شوهر است. قوام بودن مربوط به مدیریت اجرایی است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْقَضُوا مِنَ أَمْرِهِمْ؛ (نساء / ۳۴) مردان، [مایه] پایداری زنان‌اند؛ به‌خاطر آنکه خدا برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری داد، و به‌خاطر آنچه از اموالشان [در مورد زنان] هزینه می‌کنند» توانایی مرد در مسائل اجتماعی و شمع اقتصادی و تلاش او برای تحصیل مال و تأمین نیازهای منزل و اداره زندگی بیشتر است و چون مرد مسئول تأمین هزینه زندگی است، سرپرستی داخل منزل هم با اوست و این سرپرستی مزیتی و فضیلتی برای مرد نیست؛ بلکه کاری اجرایی و وظیفه است؛ یعنی روح قیوم و قوام بودن، وظیفه‌مندی است؛ پس قرآن کریم نمی‌گوید که زن در فرمان مرد است؛ بلکه می‌فرماید: مرد وظیفه سرپرستی زن و منزل را به عهده دارد.

پس اگر این آیه به صورت تبیین وظیفه تلقی شود معنای آیه این می‌شود که «یا ایها الرجال کونوا قوامین؛ ای مردها به امر خانواده قیام کنید»، همان‌طور که در مسائل قضایی می‌فرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء / ۱۳۵) پس تعبیر «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» جمله‌ای خبری است، ولی روح آن انشاء است. خداوند در این آیه دو حکم الزامی را در کنار هم ذکر می‌کند، از سویی به زن دستور تمکین می‌دهد و از سوی دیگر، به مرد دستور سرپرستی زن را می‌دهد و این هر دو، بیان وظیفه و ریاست امور خانواده است و هیچ یک نه معیار فضیلت است و نه موجب نقص. (همان، ۱۳۸۹: ۳۲۷ - ۳۲۵)

نتیجه

با توجه به مباحث مذکور روشن می‌شود که بین مفسران و متفکران شیعه و سنی در تفسیر آیه مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد؛ به نظر بسیاری از مفسران، آیه مذکور با توجه به سیاق آیات قبل و بعد و نیز صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده است و بیانگر حکم مسئولیت و سرپرستی مرد در خانواده است. به هر حال نمی‌توان از آیه حکم برتری مردان بر زنان را استنباط کرد. چنین برداشتی با سایر آیات قرآن که در مقام بیان ملاک‌های برتری انسان است منافات دارد؛ زیرا هیچ‌یک از آیات قرآنی که ملاک ارزش‌ها را درباره انسان بیان می‌کند، اختصاصی به مرد ندارد. همچنین برتری نه از قوامیت استفاده می‌شود و نه از «علی» و نه از «فَضَّلَ»، زیرا «قام» همراه با «علی» بیشتر درباره امور و وظایف به‌کار می‌رود که در آنجا علو و نسبت‌سنجی بین کسی که قائم بر

امر است و آن چیزی که او بدان قیام دارد، معنی ندارد. بنابراین آیه در مقام بیان وظیفه و مسئولیت برای زن و شوهر است و در این میان وظیفه سرپرستی و اداره امور اقتصادی خانواده را برعهده مرد می‌گذارد و این ملاک برتری نیست تنها از باب بیان وظایف است.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- آلوسی، شهاب‌الدین سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۳، بیروت، دار الکتب علمیه.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم، اسماعیلیان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، ج ۱۲ - ۱۱، بیروت، دارصادر، ج ۳.
- امین اصفهانی، سیده نصرت، ۱۳۶۱، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۴، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- جعفری، محمد تقی، بی تا، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، زن در آینه جلال و جمال، قم، اسراء، ج ۲۰.
- _____، ۱۳۹۰، تفسیر تسنیم، ج ۴، ۱۲، ۱۸ و ۲۰، قم، اسراء، ج ۳.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعه لتحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۲ و ۲۲ - ۲۱، قم، آل‌البتیة.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱۴۱۸ ق، رساله بدیعه، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ج ۲.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، دمشق و بیروت، الدار الشامیة و دار العلم.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ج ۱، بیروت، دار الکتب العربی.
- سید بن قطب، ابراهیم شاذلی، ۱۴۱۲ ق، فی ظلال القرآن، قاهره، دار الشروق.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۷، قم، فرهنگ اسلامی، ج ۲.

- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۵ - ۴، ۱۳، ۱۵ و ۱۸، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۳ - ۱، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، ج ۵، بیروت، دار المعرفه.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، ج ۶ - ۵، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ ۳.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۷، المبسوط، طهران، المكتبه المرتضویه.
- _____، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، کتاب العین، ج ۷، قم، هجرت، چ ۲.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، من وحی القرآن، ج ۷، بیروت، دار الملائکة.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، ج ۱، تهران، صدر.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۲، قاموس قرآن، ج ۵، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ ۶.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصرخسرو.
- کرمی حویزی، محمد، ۱۴۰۲ ق، المنیر، ج ۲، قم، چاپخانه علمیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، الکافی، ج ۱، تهران، اسلامیه، چ ۲.
- مجلسی، محمدباقر، بی تا، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (علیهم السلام)، ج ۷۵ - ۶۳، تهران، اسلامیه.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، ج ۱، تهران، دار الکتب اسلامیه.
- مهریزی، مهدی، ۱۳۸۲، شخصیت و حقوق زن در اسلام، تهران، علمی و فرهنگی.
- نجفی، محمدحسن، بی تا، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، احمد، ۱۳۷۵، عوائد الایام، ج ۵، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، ۱۳۷۲، تفسیر راهنما، قم، بوستان کتاب.

ب) مقاله‌ها

- ایازی، محمدعلی، ۱۳۹۱، «حقوق زن و سرپرستی مرد در نگاه مفسران قرآن»، حدیث وحی، پایگاه اطلاع رسانی قرآن پژوه معاصر ایازی، چ ۳.
- عظیم زاده اردبیلی، فائزه، ۱۳۸۳، «بررسی معناشناختی و جایگاه قوامیت مرد و حقوق انسانی زن از

نظر قرآن و مقایسه با کنوانسیون رفع تبعیض»، کتاب نقد، ش ۳۱، ص ۳۵ - ۲۰، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- کریم پور فراملکی، علی، «نگاهی به قیومیت مردان در تفاسیر قرآن»، سایت سراج.
- مروی، محمدعلی، «سرپرستی خانواده با نگاه به آیه ۳۴ سوره نساء»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پورتال جامع علوم انسانی.
- مقدادی، محمد مهدی، ۱۳۸۱، «ریاست مرد در رابطه زوجیت»، نامه مفید، ش ۳۳، ص ۱۳۲ - ۱۰۵، قم، انتشارات دانشگاه مفید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پورتال جامع علوم انسانی